أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث راجع به روایاتی بود که اینها دال بر تعلق احکام و حدود بر بلوغ[بود] ...

ما احکام را به مراتبی تقسیم کردیم:

بعضی از احکام، احکام وضعی[هستند که این احکام] به نفس تحقق آن امر خارجی تعلق می‌گیرد.

بعضی از احکام به نفس عمل خارجی[ تعلق می گیرد] بدون [دخالت داشتن] عقل[در تعلق آن حکم.]

بعضی از آن احکام، احکام وضعی است و[تعلق آن احکام] با [در نظر گرفتن] عقل است.

در احکامی که بر نفس آن فعل خارجی تعلق می‌گیرند مانند احکامی که مترتب بر ضمانات و دیات است [و همچنین] احکامی که آن احکام متعلق به اموری هست که [به هیچ وجه] نیت و قصد فاعل در آن احکام دخالت ندارد. فرض بکنید که اگر دیوانه‌ای من باب مثال شیشۀ یک منزلی را شکست، در اینجا بر اولیاء او واجب است که غرامت بپردازند با اینکه در فعل دیوانه هیچ گونه تعقل و اختیاری، از تعقل اصلاً بگذریم، اصلاً اختیاری تعلق نمی‌گیرد، اصلاً اراده‌ای بر آن تعلق نمی‌گیرد یا اینکه فرض کنید که یک دیوانه‌ای یک شخصی را به قتل برساند، خب دیوانه را نباید بکشند ولیکن بر اولیاء دم این است که مطالبۀ دیه را بکنند. چرا؟ چون در اینجا مسئله فقط جنبۀ فاعلی ندارد، در اینجا این حکم جنبۀ فعلی دارد یعنی جنبۀ فعلی آن مورد لحاظ شارع است نه جنبۀ فاعلی آن. از نقطۀ نظر لحاظ فاعل در این جا حکمی بر آن ترتّب نمی‌کند بالاخره حالا هر که بخواهد باشد یک ضرری متوجه شخص دیگر شده حالا این ضرر [از طرف] هر فاعلی باشد دیگر به آن کاری ندارند. مثل اینکه فرض بکنید که در عاریه می‌گویند اگر صُدمه و ضرر و نقصی که بر عاریه وارد شده اگر به لحاظ سماوی باشد غرامتی برآن تعلق نمی‌گیرد اما اگر جنبۀ ارضی داشته باشد، دزدی سرقت کند و...، غرامت بر اینها تعلق می‌گیرد در صورتی که عاریه عاریۀ مضمونه باشد. یا اینکه فرض بکنید شخص نائم در حال خواب با پا می‌زند توی سر کسی و او را مصدوم می‌کند یا با پا می‌زند و کاسه‌ای را می‌شکند، این دیگر حتی از دیوانه هم مسئله‌اش مهمتراست یعنی نائم فقط به عنوان آلت فعل، در اینجا لحاظ شده و هیچ گونه اختیار و اراده‌ای بر این متمشی نیست. در این احکام- همان طوری که عرض شد- این احکام بر نفس الفعل تعلق می‌گیرد، اینها احکام وضیعه است. هیچ نوع جنبۀ تکلیفی بر این احکام مترتب نیست. این احکام احکام وضعی است؛ غرامت، ضمان، دیه اینها همه احکام وضعی هستند و جنبۀ تکلیفش به فاعل مکلف است، حتی به خود نائم و یا به خود شخصی که اختیار ندارد مثل دیوانه، حکم تکلیفی تعلق نمی‌گیرد، حکم تکلیفی بر ولیّ او تعلق می‌گیرد. این احکام یک همچنین احکامی هستند.

یا اینکه من باب مثال بعضی از این احکام است که همان طوری که عرض شد هیچ گونه اراده و اختیاری در تعلق و ترتب آن نیست مانند احکام خمس و زکات و اینها که هیچ گونه اراده‌ و اختیاری بر این تعلق نمی‌گیرد. وقتی که مالی از نقطۀ نظر منفعت به یک حد نصاب برسد، خمس این مال خواهی نخواهی متعلق به سادات و سهم امام خواهد شد چه شخص مکلف، عالم باشد یا جاهل باشد، چه مرید باشد یا غیر مرید باشد، چه در مقام امتثال باشد یا در غیر امتثال باشد، فرقی در اینجا نمی‌کند. این حکم تعلق می‌گیرد روی نفس المنفعة الخارجیه نه اینکه به خود آن فاعل تعلق بگیرد. و ما نظایر این خیلی داریم که اراده و اختیار مکلف در تعلق و عدم تعلق حکم هیچ گونه دخالتی ندارد.

سؤال: پس قصد قربت در خمس لازم نیست دیگر؟

جواب: نه، بالاخره قصد قربت خواهی نخواهی متمشی می‌شود چون بالاخره این شخصی که فرض کنید که من باب مثال می خواهد خمسش را بپردازد به چه عنوان می‌خواهد بپردازد؟ به عنوان حکم شرعی می خواهد بپردازد یا به عنوان من درآوری می‌خواهد بپردازد؟ اگر نه، فرض کنید من باب مثال این شخصی که دارد این مال را می پردازد اگر آن مسئلۀ سادات و سهم امام در اینجا برایش مطرح است خب این در واقع دارد ...

سؤال: ...؟

جواب: منظور من در اینجا این است که چه فاعل اصلاً اطلاعی داشته باشد بر منفعت یا اطلاع نداشته باشد خواهی نخواهی به نفس آن منفعت،[خمس] تعلق می‌گیرد حالا اگر خود آن منفعت هم رشد کند آن منافعش هم بر آن مترتب خواهد شد. فاعل دیوانه باشد یا دیوانه نباشد به مالش خمس تعلق می‌گیرد. منتهی صحبت سر این است که در مقام اداء، آن مؤدی باید قصد خمس را بکند از این[اداء،] نه اینکه قصد هبه و امثال ذلک را بکند. الان خیلی‌ها هستند در بیرون که فرض کنید که می‌گویند ما به فقرا کمک می‌کنیم و این خمس می‌شود دیگر چون ما به آنها کمک می‌کنیم و یا فرض کنید که می گویند ما به [مؤسسات] خیریه و این حرفها می‌پردازیم. این کفایت[از خمس] نمی‌کند. بله اگر ما قائل باشیم بر این که خمس، چه سهم امام چه سهم سادات- چه طوری که بعضی‌ها قائل هستند- حتی بدون نظر مجتهد هم قابل برای اداء هست، اگر این باشد، آن وقت اگر شخصی نیّت خمس را نکند و به این موارد بپردازد از او رفع تکلیف می‌کند چون به اصل مال تعلق گرفته و این هم به آن مقداری که اصل مال است حتی شاید بیشتر هم اداء کرده دیگر، دارد به افراد می‌رساند. ولی در مسئلۀ خمس آن چه که مد نظر است این است که غیر از این جنبه، خصوصیت مورد را هم مؤدی خلاصه باید در نظر بگیرد. چون این مسئله هم مورد ابتلاء هست و خیلی‌ها هم سؤال می‌کنند که آقا ما می‌خواهیم این را بپردازیم...،

یک وقتی به این عنوان می‌پردازد که این یک مالی است که تعلق می‌گیرد به حق اینها و مال اینهاست و می‌پردازد، این صحبت در آنجا هست که الان این مال، واقعاً مال این شخص سید است که در ملک من است و من دارم این را می‌پردازم و بدون اجازۀ مجتهد هم می‌پردازم، این کفایت می‌کند. یک وقتی نه، می‌رود به او می‌پردازد و می‌گوید من دارم از جیبم این را به تو می‌پردازم، آن شخص در اینجا نیّت این را می‌کند که [این سید]حق خودش را نمی‌گیرد منتاً علیه این فرد دارد از جیبش می‌پردازد، این کفایت نمی‌کند. یعنی در اداء خمس این طور نیست که...، یا در اداء زکات، فرقی نمی‌کند، شارع در اداء زکات، خصوصیت عنوان را هم مورد نظر قرار داده که عنوان عنوان زکات است، عنوان عنوان خمس است، این را شارع مورد نظر قرار داده. لذا اگر کسی که باید خمس بدهد برود و این مبلغ را یک چیزی بگیرد و به یک سیدی که مثلاً خانه ای خریده بدهد و بگوید این هم هدیۀ ما، این از باب خمس حساب نمی‌شود چون آن شخص[سید] به عنوانی که این[هدیه] ملک اوست و مال اوست تلقی نمی‌کند[ بلکه] بعنوان اینکه[ این هدیه،] هبه‌ای[ است که] از طرف شخصی اداء می‌شود تلقی می‌کند، این در اینجا اداء ذمه نمی‌کند. ولی بحث ما در اینجا این است که به تعلق مال به عنوان یک حکم وضعی که بر او حکم تکلیفی تعلق می‌گیرد آن تعلق بر نفس مال است چه آن مکلّف عالم باشد یا جاهل باشد، معاند باشد یا غیر معاند باشد، این تکلیف تعلق می‌گیرد. و دلیل بر این مطلب این است که در بعضی از روایات و اینها هست که این در مقام غیبت، اختیاری است ولی در مقام ظهور این اجباری است یا اینکه در مورد زکات، حکومت و دولت بالاجبار این زکات را حق دارد که بگیرد البته در بعضی از مواردِ استثناء هم ما دیدیم که رسول خدا این...

... از باب اینکه حکومت باید هر حقی را به صاحبش برساند از این باب حق دارد که بیاید و افراق کند و بگیرد و تقسیم کند و برساند. قصد قاصد و ارادۀ مرید در اینجا شرط نیست.

اما یک قسم احکام داریم که این احکام احکامی است که تکلیف در آن احکام شرط نیست ولی اراده در آن احکام فرض کنید که دخالت دارد. یک احکام وضعی است که، یا اینکه فرض کنید حتی احکام تکلیفی که تکلیف بعنوان آن معنای مصطلح در آن جا دخالت ندارد بلکه نفس اراده در آن جا است، فرض کنید احکامی که متعلق است بر صَبی، صبی ؟، خب این احکام بنا بر آن قول اَصح، ثواب بر اینها مترتب می‌شود گرچه اینها مکلف نیستند و بر عدم اِتیانش هم عقابی تعلق نمی‌گیرد. ولی در هر صورت این صَبی باید اراده بکند تا اینکه این ثواب بر او تعلق بگیرد. یعنی بچۀ ده ساله یا نه ساله با اراده‌اش می‌رود وضو می‌گیرد و می‌آید نماز می خواند. حالا اگر این صَبی توی خواب- خیلی بچه‌ها هستند توی خواب کارهایی را انجام می‌دهند- توی خواب فرض کنید بلند ‌شد نماز خواند، آیا بر این ثواب تعلق می‌گیرد؟ نه، این یک عمل غیر اختیاری است که خب آدم بزرگ هم انجام می‌دهد و بچه‌ها هم انجام می‌دهند. یا اینکه فرض کنید که اگر نکاحی در صباوت واقع شد، خب در این جا احکام وضیعه از حرمت و امثال ذلک مترتب بر او است. مثلاً یک بچۀ ده ساله‌ای، دوازده ساله‌ای این در اینجا نکاحی کرد خب احکام نکاح بر آن مترتب می‌شود و بار می‌شود. یا اینکه فرض کنید که اگر همین بچه عمل خلافی انجام داد از باب حرمت اخت و ‌اُم و امثال ذلک، این احکام بر آن مترتب می‌‌شود، بلوغ در اینجا شرط نیست. ظاهراً فقط یکی یا دو نفر حکم به عدم ترتّب کردند، این طور که در ذهن من است، خیلی وقت پیش این را دیدم، نمی دانم ابن ادریس بود، ابن زهره بود، کی بود که اینها[حکم به عدم ترتب کردند.] در ریاض هم مرحوم سید علی، صاحب ریاض، ایشان هم در آنجا بحث مفصلی دارد، ظاهراً در آنجا مثل اینکه قائل شده بود که یکی دو تا از فقهاء ظاهراً این را...، آنها هم همان‌هایی بودند که به نظر می‌رسد که مذاق اهل تسنن داشتند که آنها حکم به عدم ترتّب احکام نکاح و اینها کرده‌اند. این هم یک دسته از احکامی که خب بر این...

سؤال: ابن زهره و ابن عقیل؟

جواب: به نظر ابن ادریس می‌رسد یا ابن عقیل یا ابن زهره یا یکی از اینها که اینها بلوغ را شرط دانسته‌اند در ترتب. یعنی اگر فرض کنید یک بچه‌ای عمل خلافی در کوچکی انجام بدهد، اخت المفعول یا اینکه مثلاً امُهُ و امثال ذلک،[ این عمل خلاف در کوچکی و قبل از بلوغ ] حرمت مُؤبَّد نمی‌آورد. این نظر نظر اینها بود ولیکن خب نه، این قضیه[به این صورت نیست.]

اراده در این جا شرط است. یعنی فرض کنید اگر یک دیوانه‌ای یک عمل حرامی را انجام بدهد در این جا احکام وضعیه بر این مترتب نیست. چرا؟ چون در آن جا اراده ندارد. یا این که فرض کنید من باب مثال رَجُلٌ وَقَعَ علی اِمرأةٍ او رَجُلٌ وَقَعَ علی شخصٍ آخر فی حالة النوم وامثال ذلک، یا مثلاً بعضی از امور غیر اختیاری اگر واقع بشود، در این جا چون مِن غیرِ اختیارٍ هست در این جا این احکام بر آن مترتب نیست. این هم دستۀ دوم.

اما بعضی از احکام داریم که قطعاً در این احکام، تکلیف در این جا شرط است. یعنی در تعلق این حکم و عدم تعلق این حکم، خود تکلیف، یعنی رسیدن به یک مرتبه‌ای که در آن مرتبه است که کُلفَت در آن مرتبه برای انسان می‌آید، یعنی تکلّف در آن جا می‌آید، تکلیف از کلفت است، از تکلّف است، از قید است، از زمام است، از تعلق است، [ این مرتبه، لازمۀ تکلیف است] و این مرتبه مرتبۀ عقل است. در بسیاری از احکام، در آن جا شرط تعلقشان و عدم تعلقشان تحقق و عدم تحقق عقل است مانند احکامی که در اینجا کیفر و جزا بعنوان حدود و بعنوان قصاص بر آن مترتب است، قطعاً بر اینها تکلیف تعلق می‌گیرد. یا فرض کنید احکامی که مربوط به حج است، حج در صورت استطاعت می‌آید با تکلیف، اگر یک بچه‌ای [پولدار] باشد ولو ده کرور مال داشته باشد ولی به حد تکلیف نرسیده باشد حجی بر او واجب نیست. یا دیوانه اگر الاف و اُلوف داشته باشد، اما حج بر او واجب نیست. چون در تعلق حج و در استطاعت، تکلیف در اینجا شرط است که بلوغ باشد و یکی از شرایط بلوغ هم عقل است دیگر. اگر عقل نداشته باشد تکلیف دیگر از آن برداشته می‌شود. یا اینکه فرض کنید در حدود و قصاص، مسئلۀ حدود و قصاص، اینها احکامی که این احکام بر نفس الفعل تعلق نمی‌گیرد یا بر نفس الاراده ولو من الصَبی تعلق نمی‌گیرد، اگر صبی عمل خلافی انجام داد، در اینجا آن صبی را تعزیر می‌کنند. مثلاً اگر صبی شرب خمر کرد یا سرقت کرد دستش را قطع نمی‌کنند بلکه تعزیرش می‌کنند، چندتا شلاقش می‌زنند همین قدر که بترسد و بدنبال قضیه نرود. و همین که شما می‌گوئید تعزیر، مراتب تعذیر هم خب تفاوت پیدا می‌کند. یک وقت بچه بچۀ ٥ ساله است و می‌آید یک چیزی را می‌دزدد و شما فقط گوشش را می‌گیرید، یک وقتی بچۀ ده ساله است شما دو تا سیلی هم در گوشش می‌زنید، یک وقتی بچۀ ١٣ ساله و ١٤ ساله است، شما٢٠ تا ضربۀ شلاق هم فرض کنید به او می‌زنید که...، خب این بسته به مقدار سعه و ظرفیتش است چون تعزیر جنبۀ تنبیهی دارد، از این نقطۀ نظر فرق می‌کند. لذا در مورد تشخیص جرائم، قاضی باید لحاظ مورد را بکند که تا چه حد این جرم برای این مورد ثابت می‌شود. خب این مسئله مسئلۀ تعذیر است.

اما اگر فرض کنید یک صَبی شُرب خمر کرد شما هشتاد تا تازیانه که به او نمی‌زنید، این را در اینجا تعزیر می‌کنید، تعزیر می‌کنید از باب تنبیه یعنی- دقت کنید نکتۀ دقیق اینجاست که می‌خواهم عرض بکنم- بواسطۀ عدم ترتّب مفاسد اجتماعی و بواسطۀ عدم ترتّب مفاسد شخصی بر خود این بچه، بدون توجه به جهت عقاب و بدون توجه به جهت تکلیف و بدون توجه به جهت تعلق احکام، بدون آن اقتضاء می‌کند که، همین طور رعایت مصالح و مفاسد اجتماعی و همین طور رعایت مصالح و مفاسد شخصی خود این بچه اقتضاء می‌کند که انسان بوسیلۀ اموری که صادّه و مانعه هستند از وقوع در مهلکه، شما به واسطۀ این جلوگیری کنید. همان طوری که فرض کنید من باب مثال رعایت اموال یتیم لازم است و انسان باید از وقوع این اموال در تهلکه احتراز کند، جلوگیری کند، همین طور مصالح شخصیۀ این صبی و همین طور مفاسد اجتماعی و مصالح اجتماعی اقتضاء می‌کند که از این امور شما جلوگیری بکنید.

فرض کنید یک بچۀ شروری است که بلند می‌شود سنگ به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کند شما باید دو تا تو گوشش بزنید تا اینکه این مزاحم افراد دیگر نباشد، همین قضیه در مورد مجنون هم هست. مجنون را واجب است انسان در قید کند در وقتی که عدم قید و آزادی او موجب ایذاء بر افراد باشد، این از باب ایذاء بر افراد است. و همین طور صبی را انسان باید فرض بکنید که مقید کند و تنبیه کند در صورتی که اعطاء آزادی و حریّت به صبی موجب ایذاء افراد باشد. پس بواسطۀ عدم وقوع مفاسد اجتماعی و مصالح اجتماعی و بواسطۀ وقوع و عدم وقوع، اولاً لازم است که این صبی تأدیب بشود. ثانیاً برای اینکه خود این صبی تربیت بشود و به یک انسان فاسد تبدیل نشود اقتضاء می‌کند که در این جا انسان جلوی حرکات نامناسب و تعدی این صبی را بگیرد و او را به یک تربیت صحیحی به خاطر خود او بار بیآورد.

پس این تکلیف به تعزیر و وجوب تعزیر و وجوب تربیت نه از باب تعلق تکلیف به صبی است، نه، از باب تعلق تکلیف به دیگران است برای تربیت صبی، از این باب است. یعنی در اینجا شارع تکلیف را متعلق کرده است به دیگران، اولیاء صبی، اولیاء مجنون، اولیاء اطفال، اینها برای عدم وقوع در مهلکه و برای تربیت و مصالح خود این صبی باید یک اعمالی را انجام بدهند اینجاست که ما می‌بینیم روایاتی در اینجا می‌آید، مثلاً یَجِبُ علیه الصلاة در این سن، اینکه یَجِبُ علیه الصلاة در این سن، به دختر نه ساله، نه اینکه بر خود او فی حد نفسه واجب است، یعنی دیگران باید او را ملزم بکنند به اینکه دختر مثلاً نماز را در سن نه سالگی یا ده سالگی بخواند. این است. یعنی تکلیف را برده روی مسبَّب و از او ارادۀ سبب شده و تکلیف را برده روی مباشر و از او اراده سبب شده. مباشر صبی است اما سبب آمر آن ولّی دختر است. اینکه حضرت دارند می‌فرمایند که دختر باید نمازش را بخواند یعنی ای بابا تو باید مجبورش کنی که نمازش را بخواند نه اینکه اگر تو مجبورش نکردی و او نماز نخواند او در عقاب واقع می‌شود، این نیست منظور. گرچه ممکن است ظهور بدوی در این ادّله و روایات بر این تعلق گرفته باشد امّا با ملاخطۀ در معنای حدیث و در اختلاف در مضامین و با این قاعدۀ کلی لا یتغیَّر در احکامی که عقل در ترتّب اینها دخالت دارد، وقتی که ما نگاه بکنیم می‌بینیم که آن احکامی که تعلق گرفته است بر صبیه یا همین طور بر مراهق قبل از بلوغ یا خصوصاً در دختر که نه سال یا طمث و امثال ذلک هست، این در اینجا ؟ است، یعنی از باب تعلق تکلیف به شخص ولی اراده، ارادۀ ولّی اوست، آن[ولیّ] باید این کار را انجام بدهد و صبی را مجبور کند که نماز بخواند نه اینکه تکلیف اولاً بلا اوّل تعلق گرفته به او[(صبی)]. اگر تکلیف اولاً بلا اول تعلق گرفته بر او[(صبی)] معنایش این است که در مخالفت صبی عقاب مترتب است. آیا هیچ عقلی در این جا می‌تواند باور کند که این تکلیفی که تعلق گرفته به این دختر نه ساله ولو اینکه طمث هم بشود، ولو اینکه ازدواج هم بکند، خب در اینجا در روایات داریم که اگر یک دختری ازدواج کند از یُتم بیرون می‌آید، این که داریم، آیا در اینجا یک همچنین دختری که نه ساله است، ولو در بعضی‌ از روایات داریم حتی قبل از طمث اگر ازدواج بکند از یُتم بیرون می‌آید، از یُتم بیرون آمدن یعنی در تحت سرپرستی و تکفل قرار گرفتن، این معنایش است، آیا اصلاً ممکن است که انسان تعقل کند به اینکه برای همچنین دختری عقاب مترتب است؟!

سؤال: ...؟

جواب: بله آن هم همین طور است. اینی که هست یعنی شما در نه سالگی دیگر باید محکم بگیری قضیه را که دیگر این عادتش بشود و شروع کند به نماز خواندن

سؤال: این به خاطر این است که تمرین است یا اینکه تکلیفش را انجام بدهد؟

جواب: نه، این نه اینکه بخواهد تکلیف انجام بدهد. منظور من این است که این تکلیفی که الان شارع آمده روی نه سال، تکلیفی نیست که گلویش را بگیرد و فرض کنید اگر نمازش را نخواند بیاندازدش در جهنم! این منظور من است.

سؤال: عقاب اُخروی ندارد

جواب: خب همین، عقاب اُخروی نداشت؟ ما که تکلیفی نداریم. ما که چند جور تکلیف نداریم. آقا اگر نماز واجب است پس بر مخالفتش عقاب است. حالا فرض کنید اگر تکلیفی باشد، در مورد نماز که هیچی. در مورد روزه، اگر افطار روزه در ملاء عام موجب حد است، فرض کنید اگر یک دختر نه ساله‌ یا ده ساله یا دوازه ساله روزه‌اش را افطار کرد، باید او را حدّش بزنند؟ حالا دنیوی‌اش را شما چه می‌گوئید؟ یا اینکه اگر دو بار تکرار شد دفعۀ سوم اعدام می‌کنند؟! ها؟!

بنده سراغ دارم آقا پسر چهارده ساله‌‌ای و بالاتر، این روزه می‌گرفت. یکی از این شکلاتها خریده بود، طاقت نیاورد تا افطار نگه دارد، دیدم یواشکی و دور از چشم مادرش رفته پشت درخت و دارد این شکلات را می‌خورد! بابا بچه‌ای که نتواند دو ساعت دیگر تحمل کند و شکلات توی جیبش را[یواشکی بخورد،] حالا چهارده سالش هم هست، تا وقتی که نتواند تحمّل کند و آن احساسات صباوت و طفولیّت غلبه ‌کند، شما او را اعدام می‌کنید؟! حالا این پسر نباشد و دختر باشد، مثلاً سیزده سالش هم هست و از طمثش هم چند سال می‌گذرد، خب این دیگر مشخص است. و با چشم خودم دیدم یک دختری را که یک بسته بیسکویت موزی دستش گرفته بود و سرش را باز کرده بود و به مادرش این طور می‌گفت: یا باید فلان کار را بکنی یا اینکه الان آن را بر می‌دارم و می‌خورم! دو سال هم از طمثش گذشته بود! با چشم خودم دیدم! و داشت آن را می‌خورد ها! مادرش آن قدر قربون صدقۀ او رفت و گفت باشد انجام می‌دهم...! حالا به این دختر حد می‌زنند؟! آقا هشتاد تازیانه به او می‌زنند بخاطر افطار صوم؟! و اگر دو دفعۀ دیگر تکرار بکند حتماً دفعۀ سوم او را اعدام می‌کنند؟! هان؟! دفعۀ سوم اعدام است؟! آخر این چه چیزی است که اصلاً جاهل و عالم، عامی و دانی، همه می‌خندند بر یک همچنین حکمی؟!

این معنایش الزام ابوین است بر اینها، آقا الزامشان کنید که از سرشان نیفتد، آمادگی داشته باشند و همین طور اثراتی که مترتب بر روزه هست به اینها برسد نه اینکه فقط تمرین باشد بلکه این اثرات برسد. آن وقت در اینجا این مطلب را ما می‌خواهیم بگوئیم و از این جا به این نکته می‌رسیم، روایاتی که دارد که اگر سن به این حد برسد ثواب است و اگر به آن حد برسد عقاب است و اینها، این روایات به ما این را می‌رساند که تکالیفی را که خداوند این تکالیف را متعلق کرده بر افراد، این تکالیف نه به معنای یک امر الزامیی که در وقوعش مصلحت واقعیه و در خلافش عقاب اخروی و معارضۀ با او حکم عناد و شرک و امثال ذلک را دارد! آقا یک دختر ده دوازده ساله اگر بیاید کفر به خدا را بگوید شما فقط به او می خندید. در بحث ارتداد و این حرفها گفتیم که اصلاً...! حالا چه برسد به این که اگر نماز نخواند با این نماز نخواندن بگوییم که خدا او را عقاب مُخلد می‌کند! اصلاً معنا ندارد. کفرش اصلاً عدم کفر است. بچه چه می‌فهمد؟ دختر ده ساله یا دوازده ساله خدا نمی‌فهمد که چیست که بیاید به خدا فحش بدهد و امثال ذلک!

این تکلیفی که در روایات هست، این تکلیف این جهت است، امروز این مسئله را می‌خواستم عرض کنم، که این تکلیف نه به معنای آن امر ملزمه‌ای است که متعلق بر مکلّف است بلحاظ اقتدار عقلی او و نه بلحاظ رشد عقلی او که آن رشد عقلی مقتضی تبعات و مقتضی توابع مسئله از عِقاب و حدود و مسائلی است که مترتب می‌شود بر جهت عقل و بر جهت اراده و اختیار، این تکلیف آن تکلیف نیست. این تکلیفی را که شما می‌بینید نسبت به دختر یا نسبت به پسر و امثال ذلک، این تکلیف صرف نظر از احتلام، صرف نظر از آنها، اگر این پسر یا این دختر، فرق نمی‌کند، ما نمی‌خواهیم حد قرار بدهیم، حد قرار دادن اصلاً اشتباه است، آن کسانی که می‌آیند و می‌گویند سیزده سال و چهارده سال، اشتباه است، آن کسانی که می‌گویند پانزده سال برای پسر، این اشتباه است. اصلاً حد قرار دادن غلط است، معیار این است، مصداق خارجی آن در حد نمی‌گنجد. اگر یک حدی را قرار بدهیم از باب غلبه است. معیار این است ما مصداق را نمی‌توانیم تعیین بکنیم.

صحبت ما این است که آن تکلیفی که بر عدم رشد عقلی صبی و صبیه است، آن تکلیف عبارت است از نحوٌ مِن الالزام، این مسئله است. الزام در این جا مسئله است نه این که آن جنبۀ بتیّه و قطعیه که بر آن حدود...، یعنی آن تبعاتی که مترتب است بر آن تکلیفی که رشد عقلی دارد، آن تبعات بر این تکلیف مترتب نیست. پس این چه تکلیفی می‌شود؟ تکلیفی می‌شود که منظور شارع سوق عباد است به سمت اتیان به عبادات و احکام و سایر اموری که برای مکلفین و اینها لازم است. آن جنبۀ سوقیت مورد نظر شارع است نه اینکه لوازم آن...، آخر در بعضی از اوقات است که اصلاً لوازم مورد نظر نیست، فرض بکنید در بعضی از موارد...

دیروز داشتیم از طهران می‌آمدیم یک کارخانۀ کاشی سازی روی یک تابلوی بزرگی در میدان فاطمی تبلیغ کرده بود و نوشته بود که آنان که خاک را به هنر کیمیا کنند، نیست اینکه آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند است، این هم خاک را برداشته تبدیل به کاشی و سرامیک کرده و بعد گفته آنان که به هنر کیمیا کنند، یک دفعه این مسئله به ذهنم آمد که حالا شما که این حرف را می‌زنید درست، این کیمیا چیست؟ این کیمیا یک ماده‌ای است که مس را تبدیل به طلا می‌کند و...، این دیگر می گوید بابا این لوازم که دیگر مورد نظر من نیست که حالا منظور من از خاک کیمیا است و کیمیا هم مس را به طلا تبدیل می‌کند و کاشی من را هم به هر مس بزنید طلا می‌شود! این نیست. فقط می‌خواهند بگویند خیلی این ارزشمند و نادر است و این ساخت ما چون مال کارخانۀ ماست خیلی ارزش دارد و خیلی...! ولی لوازمش را خودش نمی‌فهمد. این که دارد می‌گوید آنان که خاک را به هنر کیمیا کنند، تو این را برای تبلیغ کاشی دیگر هم می‌گویی یا نه؟ صد در صد می‌گوید نه. می‌گوید مال خودم. چون مال خودت است این کیمیاست، معنایش این است دیگر، پس تو خودت خودت را کیمیا می‌دانی، اینها لوازمی است که شما می‌توانید بر آن مترتب کنید و مِن حیث لا یَشعر...، این را خب ما می‌توانیم بار کنیم گرچه نمی‌داند، گرچه شاعر به این لوازم نیست. اما آن که فرض کنید سرامیک را برداری بزنی و... [آن دیگر از لوازم نیست.]

... شارعی که آمده در اینجا تکلیف را بر کمتر از آن رشد عقلی متعلق کرده، هر تکلیفی می‌خواهد باشد، تکلیف به عبادات البته غیر از آن تکالیفی که عرض کردم که در آن تکالیف به مکلف به عنوان انّه مکلّف تعلق نمی‌گیرد بلکه به مکلف به عنوان تعدیه تعلق می‌گیرد ولی اصل به نفس فعل تعلق می‌گیرد چه در موارد ضمان و چه در موارد احکام وضعیه مثل نکاح و امثال ذلک یا در مورد ضرائب شرعی مثل خمس و زکات و امثال ذلک، در اینها تکلیف به فعل تعلق می‌گیرد که البته عرض شد در بعضی از آنها اراده شرط است ولو ارادۀ صبی، مانند فرض کنید که من باب مثال در صحت معاملات صبی، اراده شرط است ولیکن اراده لازم نیست ارادۀ شخص بالغ باشد، صبی هم در آنجا باز اراده دارد. یا اینکه در آن مواردی که اراده شرط است. بله در احکامی که...، منظور ما از تکلیف و آنچه که مد نظر شارع است- و آنقدر سر و صدا کرده و آنقدر اشکال بوجود آورده- عبارت است از تکالیفی که در تعلق و عدم تعلق آن، تحقق و عدم تحقق عقل در اینجا دخالت دارد، این تکالیف تکالیفی است که عقاب اخروی و حدود دنیوی بر این تکالیف مترتّب است.

حالا این تکلیف آن تکلیفی است که بر پایۀ عقل است. مادون این، تکالیفی که آمده روی بلوغ، تمام تکالیفی که بر آن حد آمده تعیین شده و حدودش را ما می بینیم که حدود ظاهری است، یعنی احتلام مسئلۀ ظاهری است، مسئلةٌ ظاهریه، بلوغ خمسة عشر مسئلةٌ ظاهریه، بلوغ انبات اشعار مسئلةٌ ظاهریه، طمث مسئلةٌ ظاهریه، بلوغ تسعة عشر للبنات مسئلةٌ ظاهریه، تمام آن علامات و نشانه‌هایی که برای جهات ظاهری آمده است ما نمی‌توانیم در جهات عقلی آنها را دخالت بدهیم. متوجه شدید! آن جهاتی که برای...، اگر بعنوان حاکی باشد، لعل لقائل ان یقول: ممکن است تخلّف حاکی از محکی باشد، تخلّف عنوان از معنون باشد، چه طور شما فرض کنید می‌گوئید...؟ اگر عنوان عنوان حاکی لحاظ است- که ما این را می‌گوئیم- عنوان مشیر در اینجا هست، خب در جایی که این عنوان محقق نیست بنابراین تبعات و آن تکالیف هم محقق نیست. اگر در اینجا منظور نفس این خصوصیات است ما در اینجا می‌گوئیم تکالیفی بر اینها تعلق می‌گیرد که به لحاظ همین خصوصیات باشد، دیگر آن تبعاتش، بر آنها تعلق نمی‌گیرد. بله می‌توانیم بگوئیم نماز برای دختر در طمث واجب است، نخواند نخواند. فرض کنید که روزه برای دختر در دوازده سالگی یا بعد از طمث لازم است خب آیا معنایش این است که اگر این آمد افطار در روزه کرد حدود بر او جاری است؟ نه، حدود بر او جاری نیست. چرا؟ چون حدود بر عقل تعلق گرفته.

پس در اینجا ما تکلیف را به دو گونه تقسیم می‌کنیم:

١- تکالیفی که عقل دخالت مستقیم در تعلق و عدم تعلق آن دارد و بر وقوع و عدم وقوع، آثاری مترتب است که آن آثار حتماً باید موضوع آن عقل باشد. در یک همچنین موقعیتی بر فعل و عدم فعل این موارد چیزی تعلق نمی‌گیرد.

٢- یک سری تکالیفی داریم که این تکالیف به عنوان سوقُ العباد الی العبادات است، به عنوان الزام افراد است. چه طور این که شما صبی و صبیه را سوق می‌دهید و تشویق می‌کنید، حالا شارع در نه سال و در پانزده سال یک خورده تشویقش را سفت‌تر کرده. اگر بگوید که می‌توانی نکنی که طرف تا سی سالگی هم نماز نمی‌خواند! گفته کتکت می‌زنم تا اقلاً به هجده سالگی که رسیدی بخوانی. یعنی به خاطر مصالح و مفاسد اجتماعی شارع آمده احتلام را موضوع برای تکلیف قرار داده و اِلاّ اگر احتلام را نمی‌گفت طرف تا پنجاه سالگی می‌گفت من هنوز عقل ندارم!

بقول معروف گفتند دیوانه کیست؟ گفت دیوانه من، تو، او، ما، شما، ایشان! تمام شش صیغه را صرف کرد.

حالا اگر یکی بیاید و بگوید که شارع احکام را متعلق کرده بر عقل، ما هم که تا چهل سال هنوز عقل نداریم پس بنابراین ولش کن! خب این که نشد. شارع در اینجا...، یعنی خب ما دیگر چون ناچار بودیم آمدیم گفتیم و الا می‌توانیم بگوئیم این از اسرار مگو بوده که حالا ما آمدیم در اینجا لو دادیم ولی خب در هر صورت بالاخره گاهی اوقات انسان به جایی می‌رسد که ناچار است که...، بالاخره اگر توضیح ندهد مسئله همین طور می‌ماند. شارع برای اینکه ما دست روی دست نگذاریم و تنبلی نکنیم و سستی نکنیم و رها نکنیم و اینها، برای خاطر این می‌آید سفت می‌گیرد و در بعضی از تربیتها این جور است. مثلاً می‌گویند آقا دکمه‌ات را ببند تا طرف تا شکمش را باز نکند! خب خیلی از موارد...، حالا نه اینکه هر کسی که دکمه اش را نبندد کافر است و...! نه. مثلاً می‌گویند موی سرت را بزن تا اینکه طرف گیس نگذارد تا اینجا! می‌گویند فرض کنید من باب مثال قبا بپوش تا اینکه...

... مربّیٌ و بعنوان انّه حاکمٌ و بعنوان أنّهُ ناظم للنظام الشرعی و التربیة الاجتماعی، به این عنوان باید افراد را نسبت به مسائل اجتماعی سوق بدهد، افراد را باید...، باید بترساند و بگوید که در موقع نُه سال به بعد اگر فرض کنید من باب مثال این کار را انجام ندادی حدّت می‌زنند، امّا اگر حالا آمد انجام داد به طرف می‌گوید بابا ده تا به او بزن، بچه است دیگر، ولش کن. نمی آید حالا ٨٠ تا تازیانه به او بزند، باید بگوید که فرض کنید که اگر به احتلام رسیدید عِقاب اُخروی دارید، اگر نگوید خب نمی‌خواند، پنجاه سال هم می گذرد نمی‌خواند. چاره ندارد که بگوید. امّا اگر فرض بکنید که حالا یک بچۀ پانزده ساله در زمان حکومت امیرالمؤمنین، بالاتر از این! یک پسر بالغ آمد و در میان اجتماع روزه اش را ‌خورد امیرالمؤمنین به قنبر می‌گوید هشتاد تازیانه به این بزن؟! یا اگر هم بگوید بزن می گوید یواش بزن، همین یواش بزن که فلان، یا ده تا محکم بزن، دو تا کتکش می‌زند و می‌رود. این روش است. و ما می‌بینیم اینها این را در ما بزرگها هم به کار می‌برند چه برسد به این که در این...! شلاق را نگفتم ها!

وقت گذشت، انشااللَه دیگر بقیۀ مطلب، مواردش و فلان بماند برای فردا. یعنی امروز ما به آن بزنگاه قضیه رسیدیم که امتیاز بین تکلیف را...

سؤال: ...؟

جواب: بله آقا الی ماشاءاللَه می آییم و مواردش را عرض می‌کنیم. در مورد استمناء است، در مورد زنا است، در مورد سرقت است، در مورد ...

سؤال: پس باز در اینجا تقریباً شارع یک امر عرفی را در نظر گرفته، یک سیره حاکم هست دیگر؟

جواب: اصلاً لازمۀ جریان اجتماع این است. همین طور نسبت به نظام خود بچه. یعنی شارع در اینجا دو جهت را مد نظر قرار می‌دهد:

یکی مصالح و مفاسد اجتماعی که دیگر هر کسی نیاید فرض کنید هر کار دلش می‌خواهد بکند، اصلاً جامعه هتک بشود، ارزشها از بین برود.

دوم اینکه بالاخره شارع به عنوان مربی افراد، بایستی خود افراد را به عنوان اَنهُ مکلفٌ شخصیٌ و فردٌ تربیت کند. نباید بکند؟ وظیفۀ امام زمان علیه السلام این است که بیاید افراد را تربیت کند. خب نمی‌تواند احکام را ول کند تا اینکه فرض کنید که طرف توجه به آن نکند و اینها، نه، به آن مقدار. حالا اگر یک غلطی کرد دیگر نمی‌آید بکشدش، صحبت این است.

سؤال: ...؟

جواب: خب بله. ممکن است از باب ترساندن و اینها باشد و هم اینکه نسبت به بعضی از موارد چرا، نسبت به بعضی از موارد طرف تحمل دارد، صبر می‌کند، فرض کنید از باب لج و لجبازی...، ما داشتیم فرض بکنید در خیلی از موارد که از سر عناد حتی حاضر است خودش را از بین ببرد، خیلی بودند. اصلاً در عرب سابق رسم بود که فرض کنید که در میدان جنگ اگر مبارز از پشت حمله می‌کرد این سرش را بر نمی‌گرداند[تا اینکه از خودش دفاع کند،] طرف می‌آمد و از پشت به قتل می‌رساند ولی این عارش می‌آمد که سرش را برگرداند[و از خودش دفاع کند،] یعنی می‌گفت اگر من سرم را برگردانم دارم با یک نامرد مبارزه می‌کنم، سرم را برنمی‌گردانم ولو اینکه بزنی، اگر مردی از جلو بیا! این جوری بوده ها! شواهد داریم. یعنی آنقدر اینها دارای نخوت و تعصّب و نفسانیّت بودند که می‌گفتند که ما حاضر نیستیم که مثلاً فرض کنید...! ما با عدیل خودمان، با قرین خودمان هم رزم و هم مصاف می‌شویم. و طرف هم می‌کشتش و آن هم همان طور می‌ایستاد.

خیلی وقتها اتفاق می‌افتد که[ طرف می گفت] اگر این کار را نکنید من خودم را اعدام می‌کنم، اگر فلان کار را نکنید اعتصاب غذا می‌کنم تا بمیرم! خب اعتصاب غذا کن تا بمیری! خب حالا...! بله در بعضی از موارد هست که این اصلاً از تحملش خارج است. آن مسئله که ما نمی‌دانیم- لذا عرض کردم در مسائل عِقاب اُخروی، آن مسائل در اختیار ما نیست- که الان این در چه وضعیتی این عمل را انجام داده و خدا با او چه می‌کند؟ ما نمی‌توانیم تعیین کنیم. ما علاّم الغیوب نیستیم. ما نمی‌توانیم. نسبت به مسائل دنیوی دیگر باید خودمان لحاظ کنیم ببینیم که این چقدر در این قضیه خلاصه...؟ آیا مطلب به نحوی بوده که از اختیارش خارج شده یا از تحملّش خارج نشده؟ چه نحوه بوده؟ این را خودمان بایستی که لحاظ کنیم، عقلش را لحاظ کنیم، وضعیتش را و...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد